



نقد و بررسی کتاب

میراث تاریخ در روسیه و دیگر کشورهای اوراسیا

Fredrick Starr, ed. *The Legacy of History in Russia and the New States of Eurasia*,
(England: M.E.Sharpe, 1994), 313pp.

میراث تاریخ در روسیه و دیگر کشورهای اوراسیا اولین نسخه از مجموعه‌ای چندجلدی از کتابهایی است که در مورد مسائل این منطقه خاص به‌زیور طبع آراسته شده است. در مجله شماره ۲۰ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، با عنایت به ساخت و فضای جدید سیاسی منطقه، ابتدا جلد هفتم از این کتاب در قالب جامعه مدنی و فرهنگ سیاسی معرفی شد. از این شماره به بعد، سعی می‌شود به ترتیب محتوای بقیه مجلدات نیز تلخیص و معرفی شوند. اما دنباله معرفی را با اولین مجلد از این مجموعه تحت عنوان فوق پی می‌گیریم.

چنانکه در معرفی مجلد پیشین نیز مطرح شد، سبک و سیاق تدوین این کتابها از پیش تعیین شده است. معمولاً مطالب کتابها به سه بخش منطقه‌ای روسیه، کشورهای تازه استقلال یافته در دو قسمت غرب، و جنوب تقسیم شده است. سه مقاله به مسائل روسیه و به هریک از دو قسمت دیگر چهار مقاله اختصاص یافته است. سؤال اصلی نویسندگان کتاب این است که مشخص شود میراث تاریخی بر نوع و جهت‌گیری سیاست داخلی و خارجی این کشورها چه تأثیری بجا گذاشته است. در این راستا، مفروضه کلی مجموعه نویسندگان این است که تاریخ امپراتوری شوروی پیشین از تاریخ امپراتوری روسیه به سمت و سوگیری تحولات منطقه تأثیر داشته است. مفروضات هر بخش از کتاب در گفتار اول مطرح و در گفتار دوم، سعی می‌شود نقدی مختصر نسبت به کل کتاب ارائه شود.

گفتار اول: مفروضات کتاب

کاربرد مفهوم مفروضه در این نوشته تعمدی است. از آنجا که ابتدا نوعی پیش‌فرض مطرح، و



سپس نویسندگان درباره آن قلم زده‌اند، اصرار این نویسنده بر آن است که مفهوم مفروضه بجای فرضیه استفاده شود. فرصت محدودی که برای هر نویسنده فراهم آمده چنان است که نویسندگان باید موضوعی به گستره زمانی کل تاریخ، و موضوعی در کشورهای تازه استقلال یافته را مورد مطالعه قرار دهند. طبیعی است که مفاد کتاب بیشتر می‌تواند جنبه اطلاع‌رسانی و خبری داشته باشد تا استدلالی.

به‌رغم این ماهیت، ادعای کتاب جلوه‌ای استدلالی را می‌طلبد. آغاز کلام کتاب با نقد آثار منتشره در غرب نسبت به منطقه آغاز شده است. مثلاً ادوارد کی‌نان^۱ مدعی است که نوشته‌های موجود در غرب نسبت به این منطقه حاوی نوعی پیش‌ذهنیت نادرست است. به ادعای او، در اینگونه اظهارنظرها تصور بر این است که اندیشه تفوق جوی اسلاو شرقی، و ادعای میراث بری نهضت مذهبی ارتدکس مسیحی، محرکه فعالیتهای توسعه‌طلبی روسیه بوده است. بدون نقل منابعی خاص در این مورد، ضدادعای نویسنده مزبور است که بجای ذهنی‌گرایی ایدئولوژیک، عینی‌گرایی تاریخی بر جهت‌گیری‌های سیاسی در دو حوزه داخلی و خارجی تأثیر گذاشته است.

ذهنیت کی‌نان مورد تأیید زنون کوهُت^۲ نیز هست. پیام نقادان پارادایم نظری حاکم بر ذهن دانشمندان غربی این است که این نوع نگرش ظاهراً متأثر از اظهارنظرهای آکادمیسین دمیتری لیخاچف^۳ و آلکساندر روتسکوی^۴ - قهرمان جنگ افغانستان - است. کی‌نان و کوهُت مدعی هستند که این دو مرجع تأثیرگذار بر ذهنیت صاحب‌نظران غربی، خود عمدتاً به توصیه اقدامات گذشته اهتمام داشته‌اند. بنابراین نوشته‌های توجیهی آنان نمی‌تواند مبنای صحیحی برای فعالیت علمی مربوط به منطقه باشد.

در رد دیدگاه فوق، کی‌نان تأکید دارد که برداشت مفهومی فوق‌الذکر به هیچ‌وجه بازگوکننده ذهنیت تزارهای روسی نیست. برعکس، وی مدعی است که این برداشت ساخته ذهن ایدئولوگهای کرم‌لین است، که ریشه فکری آن به سالهای غلبه روسیه بر کی‌یف در قرن هفدهم باز می‌گردد. به نظر کی‌نان باید این سوء برداشت و پارادایم غالب که مدعی است «افکار مذهبی و سیاسی بی‌زانس بر مسکوی تأثیر عمیق داشته است»؛ را به دورریخت به عکس به نظر این منتقدان، توسعه‌طلبی روسیه و مسکوی، عمدتاً جنبه عملگرایانه و مقتضی‌اندیشانه داشته است. (ص ۳۰)

با تغییر ذهنیت نسبت به مبنای نگرشی در فرهنگ سیاسی، حال این سؤال مطرح می‌شود که با این تغییر ذهنیت، مبانی رفتاری داخلی و خارجی روسیه چگونه وصف و تفسیر می‌شود؟ با عنایت به عملگرایی و اقتضاء‌اندیشی، رایبر^۵ مدعی است که نگرش و رابطه روسیه با دیگر کشورهای

1. Edward Keenan

2. Zenon Kohot

3. Dimitrii Likhachev

4. Alexandr Rutskoii

5. Rieber



تازه‌استقلال یافته از پنج عامل زیر تأثیر می‌پذیرد:

- نوع و نحوه انضمام متصرفات قلمرویی (فتح نظامی، یا قرارداد)
- میزان تمایز و یا تشابه فرهنگی بین مرکز و حاشیه (تمایز بین کشورهای بالتیک با کشورهای اسلامی)

- نحوه جامعه‌پذیری فرهنگی

- میزان مهاجرت و ظرفیت کلنی‌های روس - اسلاو در کشورهای تازه‌استقلال یافته

- اوضاع بین‌المللی

به نظر رایبر وجود این تمایزات از آنجا ناشی می‌شود که مرکز (چه روسیه تزاری، چه شوروی) هیچ‌گاه ادغام را مبنای استحاله فرهنگی حاشیه قرار نداد. صص ۶۷-۶۹.

عدم ادغام مناطق مختلف [مثلاً برخلاف آمریکا] موجب شکل‌گیری نوعی ناسیونالیسم در منطقه شده است. اما پولخی^۱ مدعی است نباید با معیارهای ناسیونالیستی غربی به وصف و تفسیر ناسیونالیسم خاص این منطقه آمد. به نظر او، ناسیونالیسمی که در کشورهای تازه‌استقلال یافته پا گرفته است عمدتاً نوستالژیک و نه مدنی - است. بجای تکیه بر حال و بهره‌گیری از نوعی وحدت و وفاق ملی برای رفع مشکلات فعلی، ناسیونالیسم منطقه بر اندرزه‌های گذشته و امیدهای آینده استوار است. پولخی تأکید مضاعفی دارد که بین این ناسیونالیسم نوستالژیک با ناسیونالیسم واقع‌گرایانه باید فرق گذاشت. شناخت این تمایز به پژوهشگر یاری می‌دهد تا در تجزیه و تحلیل رفتاری این کشورها، گرایشات ویژه ناسیونالیستی را باز شناسد. (صص ۱۴۸) از لحاظ تاریخی این نوع ناسیونالیسم خاص حاوی نوعی گرایش قوی رمانتیک است که احتمالاً ممکن است به شوونیسم میدان دهد.

علاوه بر خصصت و ماهیت تحولات، بعضی از نویسندگان به آثار تاریخ تفوق روسیه بر مناطق حاشیه پرداخته‌اند. به نظر کوهُت، مشغولیت ذهنی اسلاوهای روسی بر توسعه‌طلبی ضرورتاً متضمن آثار منفی بر مناطق حاشیه‌نشین نبوده است. علاوه بر جنبه‌های منفی، جنبه‌های مثبت این رابطه هژمونیک نیز باید مورد توجه قرار گیرد. در بُعد منفی، سابقه تاریخی موجب تقویت فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه و اشاعه ابزار زور به عنوان معیار قدرت شده است. علاوه بر این، وی یادآور می‌شود که به‌رغم ظاهر حقوقی جمهوری‌های غیرمتمرکز، رابطه هژمونیک مفسر روابط متقابل بین روسیه و متصرفات استعماری این کشور است. وی تأکید دارد که ایجاد ساختهای سیاسی متضاد با ساخت فرهنگی هر جمهوری یکی از معیارهای اساسی این سوءنیت هژمونیک بوده است.

به‌رغم این بُعد منفی، کوهُت معتقد است که سلطه هژمونیک روسیه بر این مناطق متضمن



دستاورد‌های مثبت نیز بوده است. به نظر او، روسیه دریچه‌ای بوده است که فرهنگ و ساختارهای مدرنیستی - از جمله دولت ملی - به این مناطق رسوخ کرده است. البته رم‌آلد می‌سی‌نوس^۱ معتقد است که در مورد کشورهای حوزه بالتیک این روابط معکوس بوده است. به نظر او، این جوامع همیشه بخشی از فرهنگ غربی به حساب می‌آمده، و بدین جهت خود آئینه انتقال تحولات اروپای غربی به این منطقه بوده است. (ص ص ۳۰-۱۲۹).

در مورد اینکه تا چه حد روسیه می‌تواند در کشورهای تازه‌استقلال یافته به ماجراجویی دست زند، اتفاق نظری وجود ندارد. «باز مهاجرت» بخش اعظمی از این مردم به روسیه، و خودپذیری آنان با نوعی کثرت‌گرایی فرهنگی و لذا همزیستی مسالمت‌آمیز کسانی که ماندن را به رفتن ترجیح داده‌اند چشمگیر است. به هر حال می‌توان تصور نمود که در هر کشور خاص، در اثر برخورد داخلی بین روسها و مردم بومی، روسیه بتواند از این موقعیت استفاده کند، هرچند که به نظر ونی‌یر^۲، فرهنگ غالب سیاسی ملی در روسیه، به نظر توسعه‌طلب نمی‌رسد. (ص ۴)

در مورد احیای واحد سیاسی نژادی «اسلاو بزرگ»، گاه سوءظنهایی نسبت به سیاست روسیه ایجاد می‌کند. به نظر سرگئی رومانکو^۳، گرچه می‌توان پاکسازی‌های قومی در یوگسلاوی را بازتاب تداوم این نگرش از هشت دهه پیش تا به حال دانست، ولی وضعیت فعلی نسبت به گذشته فرق کرده است. حداقل از لحاظ جغرافیایی، روسیه در حال حاضر در همسایگی شبه‌جزیره بالکان نیست. به این لحاظ موضع فعلی روسیه در منطقه مزبور بشدت ضعیف شده است. بجای نژادگرایی، امروزه روسیه خود گرفتار دغدغه‌خاطر نیست که رهبران آن کشور را به انتخاب موضع بین استراتژی‌های دوگانه شرقی یا غربی، توتالیتاریسم و یا دموکراسی سرگردان کرده است. بنابراین در حال حاضر اندیشه نژادی اسلاوگرایی کارایی وحدت‌بخش ندارد. به نظر سرگئی سazonف^۴، این اندیشه حتی برای خود روسیه مشغله‌ساز بوده است. (ص ۴۹).

از دیگر آثار کلی تاریخی، فروپاشی شوروی - همزمان با یوگسلاوی و چکسلواکی - است. این وضعیت تاریخی سالهای اول دهه نود می‌تواند بر تحولات کشورهای چندفرهنگی اثر می‌گذارد. در این مورد رومانکو معتقد است، تحولات جاری می‌تواند درسهای مهمی از افسانه‌های باقی‌مانده را به پژوهشگران بدهد. به نظر این نویسنده، حداقل به سه آموزه کلی می‌توان به شرح زیر اشاره کرد:

خلق دولتهای مستقل به معنای خلق نظامهای سیاسی دموکراتیک نیست.

ایدئولوژی پان‌اسلاویک قادر به حل منازعات قومی نیست.



روسیه دریافته است که نباید ادعاهای ارضی صربستان را تشویق کند. براساس این سه رهنمود تاریخی، رومانکو توصیه می‌کند که برای رفع مشکلات دموکراتهای روسیه به تشویق و تقویت نیروهای دموکراتیک صربستان اقدام کند. (ص ص ۵۷-۵۸).

مسئله میراث تاریخی بر دیگر کشورها را با کشورهای حوزه دریاچه بالتیک از قسمت غرب روسیه آغاز می‌کنیم. نویسندگان کتاب خود نیز اذعان دارند که اثر میراث تاریخی گذشته بر کشورهای مختلف یکسان نیست. در این سه کشور حوزه بالتیک، نویسندگان مدعی هستند که سابقه تاریخی سلطه روسیه، احساسی از نفرت را با شبحی از ترس آمیخته است. به لحاظ این تأثیر سابقه تاریخی نه تنها الفتی ایجاد نکرده است، بلکه ترس از روسیه موجب نوعی احساس ناامنی و پناه‌گیری در قالب فرهنگ اروپای غربی شده است. (ص ص ۹۹-۱۰۰) در واقع نوعی رگرسیون منفی بین تقویت و تحکیم روابط بین CIS از یک سو با کاهش رابطه بین کشورهای حوزه بالتیک با دیگر کشورهای استقلال‌یافته شده است.

وضعیت اوکراین نیز بسیار خاص می‌نماید. منبع حقانیت بخش کیف به امپراتوری روسیه نوعی ذهنیت تاریخی بین بعضی از نخبگان روسیه نسبت به اوکراین ایجاد کرده است. از سوی دیگر، همین سابقه تاریخی موجب تحکیم احساس ملی‌گرایی اوکراینی شده است. سابقه تاریخی همکاری و پناه‌گیری کاساکهای^۱ اوکراینی به روسیه، به لحاظ رهایی از خطر لهستانی‌ها به طریقی سرنوشت روسیه و اوکراین را به هم پیوند داده است. پولخی روایت می‌کند که کاساکها در قرن ۱۶ و ۱۸ به این همکاری داوطلبانه دامن زدند. کم‌کم پیوند آنان با اشراف اوکراینی، به شکل‌گیری این هویت در قرون ۱۷ تا ۲۰ کمک کرد. (ص ۱۵۵)

به ادعای یاروسلاویلینسکی، این سابقه تاریخی موجب علاقه روسها به اوکراین و جدایی‌طلبی ترس‌آلود اوکراینی‌ها شده است. البته ییلینسکی معتقد است که بی‌تفاوتی استالین نسبت به قحطی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ اوکراین موجب تشدید این احساس نامطلوب اوکراینی‌ها شده است. (ص ص ۱۷۴-۱۷۹). بالاخره نویسنده مزبور به سابقه تاریخی عروج و سقوط اوکراین در طول تاریخ اشارت دارد. به نظر او این سابقه تاریخی قطعاً نوعی سیاست خاص خارجی را برای این کشور رقم خواهد زد. (ص ۸۷)

برخلاف آثار نسبتاً منفی رابطه روسیه با دیگر کشورها، یکی از نویسندگان به وضعیت خاص رابطه روسیه با بلاروس - روسیه سفید - می‌پردازد. به نظر این نویسنده، اصرار استالین بر اختصاص یافتن یک کرسی بین‌المللی به این کشور در سازمان ملل موجب نوعی بلندپروازی کاذب بین‌المللی برای این



کشور شده است. تضاد بین توان و ظرفیت داخلی، و کسب موقعیت بین‌المللی احتمالاً بر برنامه‌ریزی سیاسی آن کشور اثر خواهد گذاشت.

وضعیت مولداوی نیز بسیار ویژه است. به کلام فردریک استار، این جمهوری توسط استالین - و با حمایت و توافق هیتلر - خلق شد. در توافقی که بین این دو رهبر به عمل آمد این منطقه از رومانی جدا و به شوروی منضم شد. این سابقه تاریخی موجب نوعی سرگردانی در سیاست آن کشور شده است: تداوم استقلال یا انضمام به مادر - کشور رومانی. به نظر استار، میراث اقتدارگرایی در فرهنگ سیاسی موجب شده تا جامعه سیاسی به تبعیت از رئیس‌جمهور خود - مرسو سکور^۱ - خواهان استقلال مولداوی باشد.

در ارتباط با کشورهای حاشیه جنوبی و قفقاز، لازم به ذکر است که از هشت کشور مزبور، فقط ارمنستان و گرجستان در جنوب غربی مسیحی هستند. بقیه کشورهای دیگر در دو سوی خزر گرچه از لحاظ فرهنگی کاملاً با دیگر جمهوری‌ها از جمله روسیه تفاوت مذهبی داشتند، ولی این هویت اسلامی نتوانست انگیزه لازم را برای استقلال‌خواهی ایجاد کند، ابهام‌انگیز اینکه این گروه از کشورها پس از همتایان خود به استقبال استقلال روند. دلیل این امر، عقب‌افتادگی کشورهای مزبور بود. این عقب‌افتادگی نوعی ذهنیت متقابل مرکز - حاشیه‌ای شدید به وجود آورده بود، که هیچ‌کدام از آنان را به اقدام ابتکاری برای استقلال تشویق نمی‌کرد.

در ارتباط با وضعیت انفعالی این کشور، بویژه پنج کشور آسیای مرکزی، کاظم‌زاده عامل ارتباطات را مهم می‌داند. به نظر کاظم‌زاده آغاز ارتباطات دریایی به منطقه توسط واسکو دوگاما در ۱۴۹۸ همراه با صعود صفویه شیعی در ۱۵۰۱، هم جاده ابریشم را در آسیای مرکزی از سکه انداخت و هم آنکه ارتباط فرهنگی بین آسیای مرکزی با ایران را از بین برد. در نتیجه این به حاشیه رفتن، روسیه توانست به آسانی این مناطق را به مرکز مسکو وابسته کند. کاظم‌زاده عوامل تاریخی سلطه، مغول، عثمانی و روسیه را در آفرینش روحیه وابستگی مؤثر می‌داند. (ص ۲۱۴)

قدیر علیم‌اف، وضعیت ازبکستان را بسیار استثنایی می‌داند. این کشور اولاً رابطه نمایندگی فرهنگ برتر نسبت به آسیای مرکزی ایفا می‌کرد. علاوه بر این، علیم‌اف معتقد است که ازبکها این نمایندگی را حق خود می‌دانستند. این اعتماد به نفس از آنجا نشأت می‌گیرد که ازبکستان خود را نماد فرهنگ ویژه آسیایی در مقابل فرهنگ غرب نیز تصور می‌کند. در نتیجه، ازبکستان خود را سد حافظ فرهنگ آسیایی در مقابل فرهنگ اروپایی محسوب می‌دارد. تفویض نقش نمایندگی را، بنابراین، ازبکها، به نقش ارتباطی بین دو فرهنگ تحویل می‌کردند.

در ارتباط با تمایز دو فرهنگ، علیم‌اف معتقد است که از مهمترین ویژگی‌های فرهنگ شرقی در مقابل فرهنگ غربی این است که شرقی‌ها به جمع‌گرایی و غربی‌ها به فردگرایی علاقه‌مندند. علاوه بر این علیم‌اف اظهار می‌دارد این تمایز فرهنگی در آینده می‌تواند منشاء تعارض و برخورد شود. (ص ۲۲۱)

با استقلال ازبکستان نوعی فرهنگ سیاسی جدید در حال شکل گرفتن است. این فرهنگ سیاسی حاوی ترس و بی‌اعتمادی نسبت به مقاصد روسیه و ترکیه و بنیادگرایی اسلامی، ... افغانستان است. علاوه بر این رقابت بین ازبکها، فرهنگ تاجیکی، و اقلیتهای روسی در مقابل فرهنگ بومی بر دل‌نگرانی‌های رهبران ازبکستان می‌افزاید. بویژه آنکه در ازبکستان نوعی نگرش خودبزرگ‌بینانه وجود دارد، که متأسفانه از سوی یک کشور جهان جنوب مقبول نمی‌افتد. این تعارض بین ذهنیت و واقعیت می‌تواند به بحران بینجامد. (صص ۲۲۳-۵)

ریچارد هوانسیان تحولات تاریخ دور و نزدیک بر سیاست ارمنستان را مورد بررسی قرار می‌دهد. به‌نظر او سوابق تاریخی خوب با ایران بر نقش این کشور بر تحولات ارمنستان بسیار تأثیرگذار است. به‌رغم آنکه، در سال ۴۵۱ بین ایران ساسانی و ارمنستان برخورد واقع شده، ولی آرامنه این برخورد را درون‌گروهی دانسته و اجازه نمی‌دهند که بر روند خوب روابط تأثیر منفی بگذارد. (صص ۲۴۹-۲۶۲)

در مورد دو کشور روسیه و ترکیه، ارمنستان تا حدودی محتاطانه برخورد می‌کند. حمایت شوروی از آذربایجان، و نفرت از ترکیه به لحاظ قتل‌عام آرامنه در آوریل ۱۹۱۵، ارمنستان را دل‌نگران فعالیتهای غرب نیز می‌کند. خوف ارمنستان از این است که مبادا با افزون شدن فعالیت غرب در آذربایجان، این کشور نیز از منزلت ترکیه در ناتو برخوردار شود.

در مورد آذربایجان، سویت چوسی^۱ اظهار می‌دارد که مبنای فرهنگی این کشور را باید در ایران جست. در گذشته آذربایجان شاهد سابقه تاریخی سیاسی نبوده است. [البته] از زمان ایجاد حکومت‌های ترک در ایران، زمینه اختلاط فرهنگی در منطقه ایجاد شد، و ترکی آذری خلق شد. تداوم سلطه ترک‌ها در ایران، موجب وفاق عمیق فرهنگ سیاسی بین اقوام مختلف ایرانی شد. اما، به‌رغم اختلاط فرهنگی خاص که از طریق ازدواج فارس و ترک ایجاد شده و ترکی آذری را ایجاد کرده بود، طی جنگ‌های ایران و روس ۱۸۱۲ به بعد، این بخش از ایران از خاک اصلی جدا شد. این اولین دست‌اندازی یک قدرت بین‌المللی (روسیه) به خاورمیانه و سرزمین‌های اسلامی بود. دخالت روسیه در مناطق اسلامی خاورمیانه بیش از هفت دهه قبل از دخالت انگلیس و فرانسه در این منطقه اتفاق افتاد. این جدایی، به نوعی دوگانگی ضعیف فرهنگی در ایران انجامید بدون آنکه فرهنگ کثرت‌گرایی با آن همساز شود.

آذربایجان شوروی به لحاظ پیوستگی با ایران منشاء تحولات بسیاری در منطقه بوده است. این

منطقه حامل پیامهای انقلابی روسیه ۱۹۰۵ به ایران در سال ۱۹۰۶ و به ترکیه ۱۹۰۸ بود. (ص ۲۸۹)

نسبت به روابط آذربایجان با ایران دو نگرش افراطی و میانه‌رو وجود دارد. افراطی‌ها بشدت تحت تأثیر تحریکات ترکیه علیه ایران قرار می‌گیرند، بدون توجه به آنکه آذربایجان ایران هم از لحاظ وسعت و هم از لحاظ جمعیت بزرگتر است و هم آنکه تعارض فرهنگی می‌تواند به‌طور معکوسی از خاک آذربایجان ایران متوجه جمهوری آذربایجان شود. به یاد آوریم که آذربایجان ایران همیشه منشاء گرایشات قدرتمند ملی‌گرایی ایرانی بوده است. میانه‌روها با توجه به این واقعیات از ترس آنکه گرایشات ملی موجب مستحیل شدن جمهوری آذربایجان در ایران شود، سعی دارند از بروز تقابل جلوگیری کنند، مبادا که آذربایجان باری دیگر در قالب فرهنگ شامل ایران جای گیرد.

گفتار دوم: ارزیابی

بررسی یافته‌های تاریخی فوق نشان می‌دهد که تحولات تاریخی بر ساختار نظام این کشورها بشدت تأثیر گذاشته است. اما دلیلی ندارد که این تأثیر بر ساختار پوششها و روابط هم تأثیرگذار باشد. از لحاظ ساختاری عدم تطابق مرزهای سیاسی مرزهای فرهنگی (قومی - زبانی - مذهبی) موجب به‌وجود آمدن ساختارهای واحد سیاسی با ساختار اجتماعی فرهنگی متکثر شده است. طبیعی است که به لحاظ سرکوبهای گذشته این جوامع تا به حال نتوانسته‌اند کثرت‌گرایی ضمن وحدت فرهنگی را با کثرت‌گرایی ضمن وحدت سیاسی تلفیق کنند. برعکس ادعای نویسندگان کتاب، وجود تعارض همیشه موجب منازعه نمی‌شود. چنانچه تحولات چند سال اخیر منطقه مورد توجه قرار گیرد بخوبی این گفته تأیید می‌شود. تعداد منازعات و وسعت آن صرفاً در مورد گرجستان، ارمنستان - آذربایجان و تاجیکستان موجب تلفاتی چند شد. نهایتاً در این مناطق (بجز گرجستان) نوعی توافق به‌دست آمد. اگرچه ساختار فرهنگی این کشورها امیدوارکننده نیست، ولی نمی‌توان با عنایت به جنگهای فرقه‌ای صدساله و سی‌ساله اروپا برای این منطقه تفسیر قانع‌کننده‌ای ارائه داد. ترور یکی از رهبران مخالف تاجیکستان در اواخر شهریور ۷۷ را نباید بسیار بدبینانه تفسیر کرد.

مشکل اساسی این کتاب در آن است که مسئله بسیار حساس رابطه بین تاریخ - ساختار اجتماعی و فرهنگی - و روابط خارجی را در قالب مقاله‌های بسیار کوتاه مورد مطالعه قرار داده است. به لحاظ اهمیت موضوعی، و توجه خاصی که به منطقه می‌شود، بهتر بود موضوع بسیار محدودتر و سپس در قالب همه کشورها به آزمون گذاشته می‌شد. در شکل حاضر، محتوای مطالب کتاب حاوی فرضیه‌هایی است که می‌تواند مبنای تحقیقات و پژوهشهای اساسی قرار گیرد. به کلامی دیگر این مطالب می‌تواند مقدمه تحقیقات دیگر باشد. در غیر این صورت نمی‌توان بین ساختار اجتماعی - فرهنگی



موجود به‌عنوان متغیر مستقل، و سوابق تاریخی به‌عنوان متغیر وابسته‌ای با متغیر وابسته رفتار خارجی به استلزام منطقی قائل شد.

مشکل دیگر این نوشته از جابجا شدن متغیر مستقل با متغیر وابسته‌ای ناشی می‌شود. این اشکال روش شناختی موجب شده است تا بجای توجه به مصادرات ناشی از متغیر مستقل (ساختار قومی - فرهنگی - اجتماعی) و گه‌گاه سیاسی، متغیر واسطه‌ای تاریخ و اسطوره‌های تاریخی به عنوان متغیر مستقل معرفی می‌شود. اما در مقام عمل و در سراسر کتاب مشاهده می‌شود که تاریخ به عنوان یک متغیر واسطه‌ای مورد توجه قرار گرفته است.

مشکل سوم از بافت کتاب ناشی می‌شود که هم مثبت و هم منفی است. گستردگی مطلب موجب شده تا مسائل به‌طور گذرا مطرح شوند. طبیعی است که از چنین ساختاری نمی‌توان انتظار عمق نظری داشت. اما این مسئله را نباید عیب کتاب دانست، کلیه کتابهایی که با این گستردگی موضوعی روبه‌رو هستند، بیشتر جنبه خبری دارند تا استدلالی.

به‌رغم اشکالهای ماهوی و روش شناختی فوق، کتاب حاضر نسبتاً از اطلاعات خوبی برخوردار است. علاوه بر این، خود نویسندگان کتاب هم عنایت داشته‌اند که نقش گذرای تاریخی بر حوادث موجود این منطقه چندان قوی نیست. تأثیرات عمیقی هم اگر بجای مانده است، بیشتر در قالب کلیات است و لذا چندان اساسی و خطرناک نیست. نکته آخر اینکه کشورهای حاضر، در وضعیت موجود آنچنان از مشکلات سیاسی و اقتصادی رنج می‌برند که توجه چندانی به گذشته تاریخی ندارند. مسئله استقرار حاکمیت ملی و رفع مشکلات اقتصادی درصدد عوامل تأثیرگذار بر روابط آنهاست. تأثیر این عوامل با عنایت به تحولات جهانگرایانه اخیر در زمینه اقتصاد و ارتباطات بیش‌از پیش افزایش خواهد یافت.

با وجود خصوصیات فوق خواندن کتاب به آن دسته از خوانندگان ایرانی که علاقه‌مند به مسائل مبتلابه در کشورهای روسیه و تازه استقلال یافته هستند، توصیه می‌شود.

دکتر سیدحسین سیف‌زاده

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی - دانشگاه تهران

